

نگاهی به احوالات جشنواره‌ی
بیست‌وهفتم فیلم فجر

وقت پرواز سیمرغ‌ها!

محمد طاهری



نمی‌شود؟! خود کارگردان در نشست مطبوعاتی فیلم معترف بود که اهل پلیس‌بازی نیست و حتی از این مسایل می‌ترسد! پس بهتر است ما نیز توضیح اضافه‌یی ندهیم!

خدا پدر شکسپیر را بیمارزد

روز بعدی جشنواره را به علت تب شدید از دست می‌دهم و یا کسب بهبودی نسبی دوباره به سینما فلسطین برمی‌گردم و این بار به تماشای فیلم «تردید» (واروژ کریم‌مسیحی) می‌نشینم؛ فیلمی با زمانی طولانی که حوصله‌ی مخاطب را تا حد زیادی سر می‌برد و جز این که سه نفر از شخصیت‌های فیلم در پایان حدود دو ساعت انتظار مخاطب تبدیل به جسد شده و شخصیت عقب‌افتاده‌ی فیلم تبدیل به هفت تیرکش می‌شود، هیچ اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد. تردید فیلمی نسبتاً خوب است مشروط بر این که دقایقی از آن که نقش مهمی در پیشبرد داستان ندارد حذف شود. باز خدا پدر «شکسپیر» را بیمارزد که توانست نقشی در جشنواره‌ی ما داشته باشد و غنای آن را قدری بالا ببرد (!) و امیدواریم در سال‌های آینده فیلم‌هایی با ته‌مایه‌ی نمایشنامه‌های «اتللو»، «مکبث و شاه لیر» ساخته شوند تا کلمه‌ی اقتباس ادبی هم‌چنان وجود خارجی داشته باشد!

پس از تردید نوبت به فیلم «پای پیاده» ساخته‌ی «فریدون حسن‌پور» می‌رسد؛ باز هم شمال، باز هم آدم‌های روستایی، باز هم «محمدرضا فروتن»، باز هم «رضا ناجی» (چه ربطی به شمال داشت؟!)، باز هم ازدواج، باز هم زن‌های شوهرمرده، باز هم ... بعضی کارگردان‌ها انگار مادرزاد به درد سینما نمی‌خورند و بهتر است

فروختن زندگی و فرار کردن است و عاقبت معلوم می‌شود که مجرم اساساً قصد انتقام‌گیری نداشته و قهرمان داستان - که در اواسط فیلم مشخص می‌شود کمی تا قسمتی اهل زیرآبی رفتن است! - به علل نامعلومی هلاک می‌شود و باقی ماجرا. وقتی پس از نمایش فیلم به سالن نشست مطبوعاتی فیلم می‌رویم، معلوم می‌شود که تیتربولتن جشنواره به مذاق «شهبازی» خوش نیامده و او به نشانه‌ی اعتراض در نشست مطبوعاتی فیلم شرکت نمی‌کند. خب نکند؛ زمین که به آسمان نمی‌آید. اصولاً بعضی‌ها در همه حال معترض هستند؛ چه شرایط به نفعشان باشد، چه نباشد.

پلیس‌بازی!

روز بعد با شرایط نه چندان مساعد جسمانی پا به سینما فلسطین می‌گذارم. گویا قرار است فیلم «چهره به چهره» ساخته‌ی «علی ژکان» پخش شود. جز فیلم «مادیان» (که در زمان نوزادی نگارنده ساخته شد) و فیلم پلیسی «سایه به سایه» که متعلق به اوایل دهه‌ی ۷۰ است، کار خاصی از او به یاد نمی‌آورم. فیلم را می‌بینم. با کمی ارفاق فیلمی قابل دیدن و تحمل کردن است؛ البته کاری به این که بیش‌تر تلویزیونی است تا سینمایی نداریم، ولی باید پرسید که چرا آثار به‌اصطلاح پلیسی ما دیگر هیچ‌ان آثار قدیمی را ندارند و کل داستان با دستگیر شدن یا نشدن یک قاتل تمام می‌شود و همانند همیشه دغدغه‌ی نویسندگان ما زن گرفتن یا نگرفتن شخصیت پلیس و مانند این‌هاست و موضوعی که برای بیننده کشش چندانی داشته باشد روایت

بیست‌وهفتمین جشنواره‌ی فیلم فجر نیز با تمام جار و جنجال‌های همیشگی‌اش به پایان رسید و به‌رغم لطفی که معاونت سردبیر محترم نقد سینما به راقم این سطور داشت به علت پاره‌یی مشکلات شخصی توفیق حاصل نشد تا سه روز ابتدایی جشنواره را شاهد باشم و تماشای دو - سه فیلم (مانند وقتی همه خوابیم، بیست و سوپرستار) را از دست دادم. آن چه در ادامه می‌خوانید حاصل مشاهدات چند روز باقیمانده‌ی جشنواره‌ی فیلم فجر است از نگاه اینجانب که تقدیم حضورتان می‌شود.

فیلم و فیلمساز متفاوت!

صبح سه‌شنبه ۱۵ بهمن پایم را در سینما فلسطین می‌گذارم و دنبال چهره‌یی آشنا می‌گردم. سینما خلوت‌تر از خلوت است. گویا دوستانی که در دو - سه روز غیبت بنده با هزار شوق و ذوق برای دو - سه فیلم سر و دست شکسته‌اند نطقشان کور و حضورشان کم‌رنگ شده و حال در گوشه‌یی خزیده و سینمای مطبوعات را به حال خود رها کرده‌اند. از قرار معلوم اگر اتفاق خاصی نیفتد، قرار است فیلم «عیار ۱۴» (پرویز شهبازی) به نمایش دربیاید. از آن‌جایی که جماعت سینمادوست ایرانی حساسیت خاصی به کلمه‌ی فیلمساز متفاوت و فیلم متفاوت دارند، به‌احتمال مقارن ساعت یک بعدازظهر سینما مملو از جمعیت خواهد شد که اتفاقاً شد! یک ملودرام معمولی که نه خیلی درخشان و نه خیلی ضعیف ارزیابی می‌شود؛ داستان یک طلافروش ساکن در یک شهرستان کوچک که از تصور انتقام‌گیری یک مجرم قدیمی که خود باعث دستگیری او شده در هول و هراس به سر می‌برد و در پی



تولید می‌گویند و این که سکانس آخر فیلم به اجبار شرایط برعکس آن چیزی شده که مد نظر بوده و سازندگان مجبور به انجام تغییرات وسیعی در آن شده‌اند؛ هرچند که نگارنده معتقد است حتی با اعمال شرایط مد نظر کارگردان، تغییر خاصی در وضعیت فیلم داده نمی‌شد و اتفاق خاصی روی نمی‌داد. در سکانس‌های ابتدایی و پایان فیلم، همه به نوعی دست به خودکشی می‌زنند. زن نویسنده با ماشین دزدی شده از «رضا عطاران» - که مشخص نیست بود و نبود او در فیلم چه تفاوتی می‌کند - به ته دره سقوط می‌کند. هرچند عسگرپور معتقد است که فیلم خودکشی را نهی می‌کند ولی به نظر می‌رسد که به جای نهی، تشویق می‌کند!

پس از این فیلم نوبت به «بهرروز افخمی» و تله‌فیلم «بازده دقیقه و سی ثانیه» می‌رسد. دقیقاً ۱۰ سال از زمانی که افخمی آخرین فیلم به معنای واقعی خود را ساخته می‌گذرد - البته بهتر است که گاوخونی را از کارنامه‌ی افخمی حذف کنیم! - اما با دیدن یازده ... به مقدار بیش‌تری مایوس می‌شویم. کل فیلمنامه‌ی این تله‌فیلم ۷۰ دقیقه‌ی بر مبنای یک خاطره‌ی چند خطی کوتاه نوشته شده است. درباره‌ی این فیلم باید گفت که علاوه بر این که اشکالات متعدد محتوایی و ساختاری دارد با اعتراف کارگردان، یک فیلم صرفاً سفارشی است و تنها برای پخش از تلویزیون ساخته شده و کسی حاضر نیست بابت دیدن آن در سینما پولی خرج کند! ضمن این که بازی‌های ضعیف و غیر حرفه‌ی از بازیگرانی که احتمالاً به جهت پایین آمدن هزینه‌ی فیلم از بین کارآموزان بازیگری انتخاب شده‌اند مزید بر علت شده تا یازده دقیقه و سی ثانیه به تله‌فیلمی ابکی و ضعیف تبدیل شود که حذف آن از کارنامه‌ی کاری افخمی ضرر خاصی را به او وارد نمی‌کند!

دست‌پخت ده‌نمکی

اما پس از دیدن انبوهی از فیلم‌هایی که در آن‌ها دغدغه‌ی همه چیز وجود داشت غیر از مخاطب، نوبت به پخش «اخراجی‌ها ۲» می‌رسد. جالب این‌جاست که اساساً اخراجی‌های ۲ در بخش سودای سیمرغ حضور ندارد و در بخش فیلم‌های اول و دوم شرکت می‌کند! ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه است و سالن شماره یک فلسطین مملو از جمعیت است؛ از خبرنگاران و منتقدان و روزنامه‌نگاران و عکاسان بگیرد تا یک‌سری افراد ناشناس، در سینما حضور دارند و همه‌ی جمعیت با کنجکاوی عجیبی منتظرند ببینند دست‌پخت دوم «مسعود ده‌نمکی» چه چیزی از آب درمی‌آید و اخراجی‌های ۲ چگونه است.

آنتن تلویزیون را پر کنند، چون هر اندازه فیلم سینمایی بسازند جز ورشکست کردن تهیه‌کنندگان کاربرد دیگری نخواهند داشت. آیا پای پیاده قادر است دست کم پول ساخت خود را در اکران دربی‌آورد؟ خدا کند که بتواند!

پس از آن نوبت به فیلم «دوزخ، برزخ، بهشت» ساخته‌ی «بیژن میرباقری» می‌رسد (البته شک دارم که این فیلم زودتر پخش شد یا پای پیاده، هرچند که در اصل قضیه فرق نمی‌کند!). در توضیح این فیلم زبان قاصر است! البته تصور نکنید که این اثر جزو شاهکارهای عالم هنر به شمار می‌رود، بلکه به قول یکی از منتقدان یا زبان فیلم خیلی سطح بالاست یا شعور ما از درک آن عاجز است! چون ما که چیز زیادی از این فیلم نفهمیدیم. بیش‌تر از این که در فیلم اتفاق قابل توجهی بیفتد فقط حرف زده می‌شود. ساخت این نوع فیلم‌های به اصطلاح ساختارشکنانه و غیرکلاسیک اگر هیچ فایده‌ی نداشته باشد، باعث بروز اشتغال‌زایی در هنر هفتم و بیکار نماندن اصحاب هنر و فرهنگ می‌شود. اگر باور ندارید می‌توانید یک بار این فیلم را ببینید؛ البته اگر حوصله‌اش را داشته باشید!

ایرانی‌های خارجی!

همیشه فیلم‌های ایرانی که در خارج از کشور ساخته می‌شوند کنجکاوی من را برمی‌انگیزند که چرا خارج؟! آیا موضوع فیلم آن قدر کشش و جذابیت داشته که سازندگان اثر صلاح دیدماند جلای وطن کرده و رهسپار غربت شوند و بساط فیلمبرداری‌شان را آن‌جا پهن کنند؟ هرچند که با دیدن فیلم «هفت و پنج دقیقه» ساخته‌ی «محمدمهدی عسگرپور» جواب سؤال را گرفتم. فرض کنید با سه موقعیت روبه‌رو هستیم؛ زن سی و چند ساله‌ی که با پسر لاقید و بی‌بند و بارش در خانه‌ی زندگی می‌کند و برای چاپ کتابش به مشکل برخورد و دچار افسردگی شده و سرطان هم دارد، دختر عربی که به او در خیابان تجاوز و آواره‌ی کوچه و خیابان شده است و زن جوان آلبانیایی‌تباری که مظلون به مفقود شدن شوهرش بوده و در بلا تکلیفی دست و پا می‌زند. هر سه موقعیت با حذف ملیت این اشخاص به سادگی در ایران قابل ساخت بود، اما از آن جایی که مشکلات ذکر شده در ایران به هیچ وجه (!) وجود ندارد فیلمساز اجازه‌ی ساخت فیلم با فضای ایرانی را نگرفته و به‌ناچار اثرش را در قالب یک مستند داستانی ساخته است که به نظر نمی‌رسد بتواند توفیقی را در اکران عمومی به دست بیاورد (البته شاید تبلیغات تلویزیونی به مدد این فیلم بیاید). در نشست مطبوعاتی فیلم، «فرهاد توحیدی» و عسگرپور از سختی‌های



به نظر می‌رسد نسبت به سال‌های قبل در معرفی و انتخاب برندگان دقت و باریک‌بینی بیشتری صورت گرفته اما آن چیز که در جشنواره‌ی امسال بیشتر از سالیان قبل به چشم آمد، نظم و ترتیب حاکم بر برنامه‌ریزی جشنواره و برخورد مناسب با اصحاب رسانه بود

فیلم بخش می‌شود و کل حضار از دلقک‌بازی‌های «جواد رضویان» و «اکبر عبدی» و جلف‌بازی‌های «لمین حیایی» - که انگار هنوز متحول نشده‌اند! - محظوظ شده و فیلم در میان حجم عظیمی از حرکات و پلان‌هایی مبتذل که قلم از بیان آن‌ها عاجز است - چون کلماتی نظیر وقاحت و شرم و حیا خاصیتشان را برای قلم‌فرسایی از دست می‌دهند - به پایان می‌رسد و احتمالاً در اکران عمومی جیب تهیه‌کننده‌ی محترم از این تصاویر (!) انباشته از اسکناس خواهد شد (نوش جانشان!). در بین تماشاگران تقریباً کسی نیست که از اثر به‌شدت مبتذل، سخیف و ضدفرهنگی ده‌منکی عصبانی نباشد و نخواهد آن را بروز بدهد. نگارنده شتابان خود را به سالن نشست مطبوعاتی می‌رساند و دقایقی بعد سالن از جمعیت حاضر موج می‌زند. آشکارا جو سالن ملتهب نشان می‌دهد. ده‌منکی طبق معمول به در و دیوار اعتراض می‌کند و همه را دشمن خویش می‌داند و دشمن فرضی و حقیقی‌اش را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید: «من را در میدان مین تنها گذاشتند! کدام میدان مین؟ خدا می‌داند!» مطمئن باشید اگر امسال بخش فیلم‌های اول و دوم را گذاشتند و فیلم من را به این بخش تحمیل کردند سال دیگر بخش فیلم‌های اول و دوم و سوم را خواهند گذاشت تا فیلم من اجازه‌ی ورود به بخش اصلی را نداشته باشد». لابد به قول دایی‌جان ناپلئون کار، کار انگلیسی‌هاست! نقطه‌ی اوج نشست مطبوعاتی اخراجی‌ها صحبت شریفی‌نیا بود که گفت: «در فیلم ازدواج به سبک ایرانی، داریوش ارجمند به صورت من با مشت کوبید و امروز در فیلم اخراجی‌های ۲، دختر من به پسر ایشان سیلی زد تا انتقام من را گرفته باشد!» پس از نشست ملتهب و هیجان‌انگیز اخراجی‌ها وقت رفتن است. به هر حال کارکنان سینما هم نیاز به آسایش دارند. ساعت دوازده و نیم شب است!

بپردازد یک مشکل عمومی را مطرح کرده و غرور بی‌جا را نکوهش می‌کند. اگر اتفاق خاصی پیش نیاید بی‌پولی در گیشه با موفقیت روبه‌رو شده و گام رو به جلویی برای کارگردانش محسوب می‌شود.

عطای دیدن فیلم‌های روز آخر را به تقایش می‌بخشم و منتظر می‌مانم تا برندگان بخش نهایی معرفی شوند.

شامگاه سه‌شنبه‌شب برندگان معرفی می‌شوند و به نظر می‌رسد نسبت به سال‌های قبل در معرفی و انتخاب آن‌ها دقت و باریک‌بینی بیشتری صورت گرفته و عدالت تا حد قابل قبولی رعایت شده است، اما آن چیز که در جشنواره‌ی امسال بیشتر از سالیان قبل به چشم آمد نظم و ترتیب حاکم بر برنامه‌ریزی جشنواره، به موقع رسیدن فیلم‌ها، نظم حاکم بر سینمای مطبوعات، برخورد مناسب با اصحاب رسانه و نظایر این‌ها بود. امید است در سال‌های آینده با نظارت بهتری که صورت می‌گیرد باز هم شاهد برگزاری بهتر این جشنواره باشیم ■

بی‌پولی و پولداری!

روز ۲۱ بهمن برای دیدن فیلم «بی‌پولی» به سینما فلسطین می‌روم. تعداد جماعت مطبوعاتی‌یی که کنجکاو هستند دومین فیلم «حمید نعمت‌الله» را بعد از «بوتیک» ببینند کم نیست. جالب این‌جاست که صندلی خالی کنار من که مدت‌ها بدون صاحب مانده بود صاحبدار می‌شود؛ آن هم چه کسی! «فرزاد حسنی» مجری جنجالی تلویزیون که فعلاً اثری از او در جعبه‌ی جادویی نمی‌بینیم کنار من می‌نشیند و دیدن عکس‌العمل‌های او بعد از لحظات نمکین فیلم به سرگرمی دیگری بدل می‌شود. بی‌پولی به رغم موضوع تلخش، فیلم گرم و شیرینی است و به جای این‌که به دغدغه‌های شخصی کارگردان